



دنیام دور سرم چرخید قبل از اینکه بیوفتم یکی منو از پشت گرفت مانع افتادند شد
وچشمام بسته شد چیزی نفهمیدم.....

بالحساس سوزش دستم چشمامو باز کردم سرم داشت منفجر میشد از درد اومدم پاشم که
یکی داد زد : نه نه پانشو سرمت تازست
از ترس جیغ زدم به سمتش نگاه کردم یه پسر جوون بود
باصداش به خودم اومدم : میدونم خیلی خوردنیم
صداشوشبیه دختر اکر کرد گفت : اییییییش چشمتو درویش کن مگه خودت ناموس نداری
دخترم دختر ای قدیم
خندم گرفت ولی سعی کردم اخم کنم گفتم : تو دیگه کی هستی آقای بامزه
میدونستم بامزم همه میگن تو جزوشون بعدش من همونیم که تورو از دست عزرائیل
نجات داد توی اتاق پر هام
پر هام؟؟؟

ای وای معذرت همون دکتری که تو اتاقش بودی
تاگفت دکتر یاد مامانم افتادم

داد زدم : مامانم

سرمو از دستم کندم از تخت اومدم پایین
ای دختره ی سرتق این چه کاریه دستت خون ریزی کرد
مهم نیس مامانم وای مامانم

توی راهرو بیمارستان داشتم میدوییدم که همون پسره بازومو گرفت سرمو توسینش
پنهون کرد گفت : هییییییش اروم باش دختر چته الان میبرمت پیش مادرت توفقط
اروم باش

سعی کردم اروم باشم

از بغلش اومدم بیرون گفتم منو ببر پیش مامانم
اونم چند ثانیه نگاهم کرد میخ صورتم شد بعد گفت : مریضه پرهامه مادرتون ؟
اره اره

بازومو گرفت دنبال خودش کشید منو روی صندلی نشوند خودش رفت توی اتاقی بعد
باهمون دکتره اومد بیرون

پر هام اومد سمتم گفت : خانم نصف جوونمون کردی که یهو از حال رفتی
یا اون خبری که شما دادین هرکسی دیگه ای بود تا الان مرده بود لحنمو غمگین کردم
گفتم : حالا واقعا راست گفتین؟؟؟

چهرش غمگین شد گفت : متاسفانه بله ولی امیدتون به خدا باشه
بدون هیچ حرفی نشستم روی صندلی به اشکام اجازه دادم بیاد

رفت دم گوش اون پسر بامزه هه یه چیزی گفت رفت
پسره اومد سمتم بازومو گرفت بلندم کرد اون موقع هیچی برام مهم نبود سرمو رو
شونش گذاشتم یه لرزش خفیف کرد بدنش ولی بادستاش کمرمو نگه داشت
بردم سمت یه پنجره ای مامانم مامان خوشگلرم روتخت اروم خوابیده بود پرهامم بالا
سرش بود

پرهام اومد بیرون گفت : ماهان تو مگه مریض نداری ؟
ماهان : کنسلشون کردم

پرهام روبه من گفت : خانم مادرتون بهوش اومده باشما کار داره میتونید برید داخل
خودمو از بغل ماهان کشیدم بیرون دوییدم سمت در بازش کردم لباس مخصوص رو
پوشیدم

رفتم مامانم حرفای دکتر تو سرم اگو شد
مادرتون سرطان خون دارن البته میتونم بگم داشتن چون خیلی پیشروی کرده معلومه
مال چند ساله هیچ کاری از دست ما برنمیاد
باید امیدتون به اون بالایی باشه
باصدای مامان به خودم اومدم
دخترم

جونم مامانم جونم همه کسم ؟ تو که منو نصف جون کردی مامانم
دخترقشنگم (سرفه کرد) میدونم فهمیدی چمه ولی بدون به خاطر خودت بود که بهت
چیزی نگفتم خودم دوسال پیش متوجه شدم نمیخواستم ادبیت شی دخترم
ولی مامان..

نذاشت ادامه بدم گفت : زیاد وقت ندارم میدونم حسش میکنم اینو بدون من همیشه
پیشتم هیچ وقت تنهات نمیزارم خدارو فراموش نکن
بعد من زندگی کن خانواده تشکیل بده نوه برای من بیار مواظب شوهرت باش جامعه
پره گرگه دخترم شوهرتو سربلند کن هیچ وقت سرافکندش نکن که منو پدرت اروم
باشیم اینو بدون من همیشه پیشتم هیچ وقت تنهات نمیزارم یه مادر اون دنیا هم که باشه
بازم دل نگران بچشه به خدا میسپارمت مهسام دخترم خوشگلرم
هیچ وقت از من ناراحت نباش که چرا ازت پنهون کردم مریضیمو حلالم کن مادر به
یادم باش

میدونم بعد من تنهات میشی ولی یه حسی میگه تو تنها نیسی یکی هواتو داره بعد
من دخترکم درستو کامل ادامه بده سربلندشو

بالین حرفای مامان من هق هق میکردم یه دستی شونه هامو گرفت نشوندم روی
صندلی برگشتم دیدم ماهانه

گفت : هیششش چیزی نیست خوب میشن ایشالا

ماشین حرکت کرد رفتم تو فکر چه الکی الکی دوتا دوست پیدا کردم بیچاره ها خیلی
برام زحمت کشیدن مخصوصا ماهان اون واقعا خیلی کارا کرد دستش درد نکنه
جبران میکنم براش

.....

شب شد مهمونا رفتن منم تنها شدم باپرهام و ماهان اونا اصرار کردن بمونن ولی گفتم
میخوام تنها باشم باخودم خلوت کنم واسه مامانم نماز وحشت بخونم
پرهام که حال مامانش بد شده بود رفت ماهان موند
پیشم حریفش نشدم

الان ۲ ماه از مرگ مامانم میگذره جاش هنوز خالیه
یادش میوفتم بغض گلومو فشار میده ماهان چند بار تذکر داد گفت: مهسا به خداوندی
خدا یه اشک از چشمت بریزه خونت حلاله
منم جرعت نمیکنم پیشش اشک بریزم
ماهان و پرهام هرروز میان دیدنم اگه بتونن شبم میمونن تا احساس تنهایی نکنم
ماهان خیلی دلچک بازی در میاره تا بخندم واقعانم کاراش بامزس خیلی پسر شیطونیه
حرف نداره پرهامم یه چند روزی هست یه جوری شده حواص پرت شده میشینه نگام
میکنه هرچی میگم پرهام پرهام به خودش نمیاد
احساس میکنم به ماهان یه حسی دارم وقتی میبینمش قلبم خیلی تند میزنه
فکر کنم عاشق شدم اونم عاشق کی ماهان دلچک
هه باورم نمیشه

باورم نمیشه هنوز یعنی اون نگاه ها خیره موندن به من همش الکی نبوده
و ااااای یعنی پرهام دوسم داره
یاد امروز توی کافی شاپ افتادم

که بهم ابراز علاقه کرد گفت: درسرحد مرگ میمیره برام عاشقمه گفت مهم نیست بهم
علاقه نداشته باشی ولی من عاشقت میکنم مهسا توفقط قبول کن دنیابه پات میریزم
خواهش میکنم قبول کن
بهش گفتم واقعا شکه شدم بهم زمان بده فکر کنم
اونم باکمال میل قبول کرد بعدشم گفت: امیدوارم جوابت مثبت باشه

امروز ماهان قراره بیاد اینجا میخوام بهش بگم قضیه پرهامو و ببینم عکس العملش چیه
زنگ به صدا در اومد درو زدم درواحدم باز گذاشتم
رفتم روی مبل نشستم
مثل همیشه باسروصدا وارد شد

خیلی زیباشدی پرنسسم

— زیبا بودم

اونکه صد البته عشقم حالا افتخارمیدن به ما ؟

— بله چرا که نه

دستموتوی دستش گذاشتم سوار ماشین گل کاری شده شدیم رفتیم سمت اتلیه

اتلیه توی باغ بود خودم خواستم توی فضای باز باشه

عکاسه کشتم از خجالت اب شدم دوباره گفتم: عروس روی میبل دراز بکشه کمرشو بکشه بالا داماد روی عروس خیمه بزنه بایه دست کمرشو نگه داره همون کارو انجام دادیم بعد گفت داماد سرتو ببر جلو لب عروستو ببوس پرهامم همین کارو کرد انگار بهم برق ۳۰۰ ولتی وصل کردن اون باعشق میبوسیدم اما من مسخ شده نگاهش میکردم

بالاخره کار عکسو کلیپ توی باغ تموم شد

— و ایا میخوام این زنه رو خفه کنم اداشو دراوردم عروس فلان کن داماد بسار

کن یه دفعه میگفتی داماد عروسو حامله کن عکستون بااحساس ترمیشه

کصافت بی تربیت حیا نداشت یه زره

پرهام داشت منفجر میشد از خنده ولی جلوی خودشو میگرفت

— راحت باش بخند

یه دفعه ترکید از خنده

و ایا مهسا حامله رو خوب اومدی دمت گرم

— ها ایا حامله؟

یه دفعه فهمیدم چی گفتم مثل لبو قرمز شدم پرهام دید قرمز کردم طاقت نیاورد

دستمو محکم ما ایا چ کرد

گفت: دختر باقلب من بازی نکن الان ورت میدارم میبرمت خونه ها

بیشتر خجالت کشیدم سرمو بردم تو یقم

پرهام دوباره خندید قربون صدقم رفت

رسیدیم به باغ پیاده شدیم رفتیم سمت ورودی که همه جمع بودن فامیلام همه اومدن چه

از طرف مادر چه پدر

مامان پرهام اومد بوسیدمون پدرشم همینطور برامون ارزوی خوشبختی کردن رفتیم

تو جایگاه نشستیم باچشم دنبال ماهان بودم نبود به پرهام گفتم: پرهام ماهان دلکک

کجاست؟

نامرد نمیاد واسه مادرش مشکلی پیش اومده رفته شیراز

— اهان حیف شد نیومد

اره خودمم انتظارشو نداشتم که نیاد از دستش ناراحتم بدجور

— بهش فکر نکن از امشب لذت ببر

هرچی خانومم بگه

میخواستم حواصمو پرت کنم که فکرم پیش ماهان نباشه
سرسفره عقد باچشم دنبال ماهان بودم همش که معجزه بشه بیاد منوبیره ولی هیچ
خبری نشد بله رو دادم باخودم عهد بستم الان که شوهردارم به همسرم خیانت نکنم
حتی فکری
من الان دیگه یه خانوم مستقلی به حساب میام پس به جز همسرمو زندگی به چیز دیگه
ای نباید اهمیت بدم حتی ماهــــــــــــان

بالاخره عروسی تموم شد توی ماشین بودیم بسمت خونه حرکت میکردیم بسمت یه
زندگی جدید

سعی کردم خودمو شادنشون بدم رسیدیم خونمون ...
یه خونه ی دوبلکس یک طبقه باحیاط پر از درخت وگل یه استخرسمت چپ باغ ازپله
هارفتیم بالا درسالن رو باز کرد نفهمیدم چی شد دیدم روهماجیغ زدم
پررررررهاااااام
جوووووون پررهااااااام
میوفتم.

پس من چغندرم؟
نه تو فعلا همسرمنی

ناراحت شد روی کاناپه گذاشتم گفتم : پرهام
نه مهساهیچی نگو ازسرتب تو رفتارت بامن همینطوریه سردی بی روح الانم که
میگی فعلا همسر می این حرفا چه معنی میده مهسا هوم؟؟؟
زودقضات نکن پرهام اره راست میگی از سرشبه من سرسنگینم تو حال خودم نیستم
میدونی چرا؟! چون نه مادری داشتم نه پدري که تو مراسم ازدواجم باشن اون ماهان
بیمعرفتم که نیومد بیشتر اعصابم خرد شد همش فکر میکردم بیکس وکارم بغض داشت
خفم میکرد خواهش میکنم اشتباه نکن پرهام من تحمل یه شکست دیگه رو ندارم باور
کن

پرهام نگاهم کرد یه نگاه پرمعنی یه نگاه پر از عشق ویه نگاه پر از نیاز خودم پاپیش
گذاشتم رفتم سمتش بی حرکت بود توچشماتش نگاه کردم بعد چندمین سرمون روبروی
هم قرار گرفت وگرمی لباش رولبام
دستشو زیر زانوم انداخت وکمرم بلند کرد همون طور که میبوسید بردم سمت اتاق
خواب سه تاپله رو رفت بالا سمت راست اتاق خواب بود درو بازکرد باپاهلش داد
لبشوازلبام جداکرداروم روی تخت گذاشتم باچشمای خاروبی تاپ گفت : مهسا طاقت
ندارم بزار زود موهاتو بازکنم بعدش مال خودم کنمت فقط ماااااال خودم

منم بی هیچ حرفی رفتم سمت میز ایشم نشستم تورموجدا کردم پرهامم کمکم گیره هامو باز کرد تا باز کرد سر شو کرد توی گردنم عمیق گردنمو بوسید یه جوری شدم بی حال شدم

بلندشدم روبه روش قرار گرفتم اونم بیطاعت بلندم کرد باناز خندیدم اونم محو خندم شد گفت : انقد دل منو نلرزون دختر هنوز باورم نمیشه خانوم خودم شدی مالک قلبم شدی بازم باناز خندیدم کراواتشو کشیدم بازش کردم دکمه های پیراهنشو دونه دونه باز کردم اونم بدون معطلی زیپ لباسمو باز کرد لباسو از تنم کشید بیرون کمی خجالت کشیدم فهمید گفت : خانومم من شوهرتم خجالت نداره که عشق من بعدش لباسو روی لبام گذاشت بوسید منم یخم باز شد همراهیش کردم

رفت سراغ گردنم بوسه های ریز زد تا قلبم قلبم خیلی اروم و عمیق بوسید تو چشمام نگاه کرد گفت : اجازه میدی فتحت کنم تمام کمال مال خودم شی؟ چشمامو روی هم گذاشتم و باز کردم یعنی مهرتاییید به خواستش اونم با احساس نگام کرد خیمه زد روم و.....
اونشب من بودم زمزمه های عاشقانه اون من بودم خانوم شدنم من بودم پایه زندگی جدید گذاشتن

صبح با احساس نوازشی که رو صورتتم بود چشمامو باز کردم به چشمای شیطونه پرهام نگاه کردم بهش لبخند زدم اونم خم شد پیشونیمو بوسید گفت : سلام عشقم خانوم شدنت مبارک بعد چشمامو بوسید منم خجول بهش کردم گفتم : عه پرهام حالا به روم نیار دیگه خندید گفت : انقد خوشگل میشی وقتی لپات سرخ میشه از خجالت خانومم دلم میخواد بخورمت درسته

اون موقع تموم میشم منو دیگه نداری میمونی بی مهسا
اخم کرد گفت : دیگه نشنوم بگی بی مهسا من واسه همیشه مهسارو دارم دیگه نبینم بگی اوکی؟؟؟

چشم حالا اخماتو واکن بالبخند خانومتو ببر حموم توی وان بزار بعدش واسم صبحانه بزار تادوش میگیرم

حالا همیشه خانومم اجازه بده منم باهاتش دوش بگیرم؟

نه دیگه بچه پرو حیانداره اصنشم خودم میرم حموم

رومو کردم اونور پاشدم اومدم پاشم دیدم رو هوام

بزار رررر زمین

خندید گفت : نووووچ خانومم قهر نداشتیم خودم نوکرتم هستم عشقم

افرین حالا شدی خود پرهام که میخوام بخورمش

کم زبون بریز بچه الان کار دستت میدم ها

(نه که خودم بدم میاد □)

به صورت غرق از خواب همسرم نگاه کردم مثل بچه ها خوابیده بود
صورتشو بوسیدم اونم باچشمای خمار از خواب نگاهم کرد منوکشید سمت خودش
دستشو پیچید دورم منم بادنمایی از ارامش کامل به خواب رفتم

صبح پرهامو بالاخره راهی سرکار کردم نمیرفت که هی بغلم میکرد میبوسیدم میرفت
تامیوادم درو ببندم دوباره میومد تو میبوسیدم

پـــــر هـــــام

جووووون پرهام

برو دیگه دیوونم کردی تو روانی شدم

عه عشقم دلم نمیداد تنهات بزارم دلم تنگ میشه

عزیزم تو ظهر اینجایی که برو به کارت برس میدونی چندوقته سرکار نرفتی

چشم چشم رفتم

بالاخره رفت منم رفتم بخوابم

سرم به بالش نرسیده گوشیم زنگ خورد نگاهش کردم پرهااااااااااا

جووووونم

عشقم یادم رفت بگم مواظب خودت باش ناهارم درست نکن خودم میخرم میارم

خودتو اصلا اذیت نکن مواظب خودتم باش ها

باشه بابایی جونم

حالا شدم بابات

اره مثل باباها دستور میدی دیگه

خب نگرانتم اخه خانومم عشقم

فدای دل نگرانتم بشم من اخه نفسم

خدانکنه مهسام

قربونت

مهسابازم دارم سفارش میکنم مواظب باش دست به سیاه سفیدم نزن فقط استراحت کن

خانومم

چـــــشم پرهامی چـــــشم آقای گلم

اخ اقات به فدات مهسادوست ندارم قطع کنم

باشه قطع نکن بحرف

چشم

خلاصه انقدر حرف زد تارسید شرکت توی شرکتتم ۱ساعت حرف زد که بالاخره گفت

جلسه دارم قطع کرد

منم به این پسر بچه ی تخسم خندیدم خوابیدم

۳ساعت بعد □

ولی نشد دست یکی دور کمرم حلقه شد سعی میکرد بلندم کنه ولی من دستو پا میزد
 جیغ میزدم هق هق میکردم
 ماهان: مهسا بخاطر پرهام بسه تورو الان داره میبینه تو این وضع ناراحتش نکن تر خدا
 بالاخره اروم گرفتم ماهان باکمک پدرجون کشیدم بیرون رفتم تو بغل پدرجون اونم منو
 گرفت بغل گفت: بوی پسر مو میدی دخترم باور همیشه دیگه یکی یه دونمو ندارم
 تو بغلش زار میزدم اونم گریه میکرد
 میخواستن خاکش کنن

ماهان رفت سمت ماشینش درارو باز گذاشت اهنگ خاکش نکنید پیمان گذاشت داغ
 دل من تازه تر شد

این جا مهمونیه همه دور هم جمعن
 توکه نیستی کنارم منم سلامتیت زدم
 تک خوری کردی بدون من بیمعرفت
 چرا مشکى شده این رنگ پیرهن من
 اینجا چه خبره چرا همه گریه میکنن
 منکه باورم همیشه دیگه نه نمیتونم بخدا بریدم
 ببین کمرم شکست

خدا انصاف داریتو تو بگو سهم من چی پس
 خدا چرا جوابمو نمیدی

چرا حرفی نمیزنی
 از این جهنمت چرا منو نمیبیری
 کم اوردم چرا حرف نمیزنی
 یه سوال دارم ازت چرا منو نمیبیری
 چرا نمیگیری دستم

ببین منم خستم
 آگه باشه حالم خوبه

همه مشکى پوشیدن به احترام توهه
 نفسم بند او مدخالی از عشق پاک توهه
 نمیتونم سرکنم نرو بدون تو نمیتونم سرکنم
 همیشه باور کنم نرو بدون تو همیشه باورکنم
 چشای من غم داره جای خالی تورو توی دلم کم داره
 نمیتونم سرکنم نرو دلم بی تو همیشه ماتم داره
 البومو ورق نزن خودتو انیت نکن
 من دیگه ته خطم نمیخوام نصیحت نکن

نمیخواه دل داری بدی
 دلم اروم همیشه

تو هم ازم میپرسی یه روز بمیرم چی میشه
 خوب نگام کن شدم افسرده
 گوشه اتاقم دلم تو غم مرده
 یه چیزو بگو چرا چشمت سفیده
 چرا سرده بدنت چرا رنگت پریده
 چرا ساکتی چرا حرف نمیزنی ببین عصبیم سرم داد نمیزنی
 دلم گرفته بگو کجایی تو چشمتو باز کن باز واسه دلم خدایی کن
 اره باز کن چشمتو بگو مثل قلبی
 بی تو شدم دیوونه بایه مغزه ردی
 قربون نجابتت تو که همیشه پاکی
 من رو رمین مردم وقتی دیدم زیر خاکی
 نمیتونم سرکنم نرو بدون تونمیتونم سرکنم

اونو خاکش نکنید از تاریکی میترسه
 وقتی حس میکنم نیستی تنوبدم میلرزه
 اونو خاکش نکنید هنوز حرف دارم باهش
 اون خوابش برده فقط جون مادرتون یواش
 الان جسمش سرده اون موقع حرفاش گرم بود
 کل دنیامو میدادم واسه چشماش کم بود
 اونی که خاکش میکنی خاکونریز روش
 اونی که خاکش میکنی واسم عزیز بود
 ترخدا بیدار شو به همه بگو خواب بودی لااقل درگوشم بزن بهم بگو خواب دیدی
 اونوگرفتی از من خدا صبرشو بده
 خدا بیدارم کن دیگه خسته شده دل

دیگه نمیدونم چی بگم از مرگ پرهام ۲ ماهی میگذره من خونه نشین شدم مادر جون
 و پدر جون خیلی اصرار کردن برم پیششون ولی من قبول نکردم ماهانم یه چند باری
 اومد بهم سر بزنه ولی وقتی دید درو به روش باز نمیکم
 دیگه نیومد ولی هر روز زنگ میزنه بازم بی پاسخ میمونه
 زندگیم یک نواخت شده دیگه اون مهسای شیطان نیستم
 پرهامم انگار میدونست میخواد بره وصیت نامه حاضر کرده بود میگن کسی که بخواد
 بمیره بهش وحی میشه احساس میکنه
 پوووووف خسته شدم از بس فکر کردم
 لباس پوشیدم مثل این چند ماه مشکمی بدون هیچ ارایش

چشمت دراد
 در نمیاد چون جلومی
 چه ربطی داشت
 نمیدونم خودت ربطش بده
 اومد یه تنه اروم بهم زد از اتاق رفت بیرون زیر لب غرغر میکرد منم باخنده پشت سرش راه افتادم
 خلاصه اونروز اشپزخونه رو به گند کشیدیم سرتاپامون تخم مرغ ارد شیر ریخته بود
 باصدای زنگ تلفن از افکارم اومدم بیرون جواب دادم ماهان بود میخواستم ببینم
 حرف و حسابش چیه
 مهسا
 سکوت

چرا جواب نمیدی دختر دل نگرونتم بخدا
 واسه چی باید دل نگرون من باشی
 هوووووف خدارو شکر صداتوشنیدم وگرنه دیوونه میشدم به خدا
 هه ازکی تاحالا دل نگرون من میشی
 این چه حرفیه مهسا من همیشه نگرانت بودم اینطوری نگو
 هه مسخرست بخدا مسخرست میدونی خیلی مسخرست
 چقدر مسخره مسخره راه انداختی بفهم دختر منوتوپرهام دوست بودیم تاقبل از اینکه
 اون و تو باهم ازدواج کنید دوست بودید
 چرا خودتوبه اون راه میزنی چرا زدی زیر همه چی اخه
 مهسا درسته پرهام نیست میدونم خیلی سخته اون دوستم نبود مثل یه برادر بود هنوزم
 باورم نمیشه بینمون نیست بخداخودمم خیلی دارم عذاب میکشم توهم اینطوری بامن
 برخورد میکنی بدتر اعصابم بهم میریزه مهسا پرهام همیشه میگفت مهسا واسم عزیزه
 یه مواز سرش کم شه دنیارو به اتیش میکشه پس بدون عزیزه پرهام عزیزه منم هست
 پس مهسا توهرچی منو پس بزنی من ولت نمیکنم توامانتهی
 حرفاش روم تاثیر گذاشت لبخند رو لبم نشوند
 انرژی گرفتم
 مهسا

هوم
 منوتودوباره دوستیم نه ؟
 اره دوستیم
 اووووووف جون به لبم کردی تاحالا انقد مثل ادم نحر فیده بودم واسم سخت بود
 لبخند زدم

اونم نزدیک یک ساعت شوخی کرد منوبه خنده انداخت
 بهم گفت امشب میاد دنبالم که ببرتم بیرون

منم قبول کردم...

حاضر شدم با صدای اف اف رفتم بیرون ماهان به ماشین تکیه زده بود تا سلام کردم
گفت: به به مهسا خانوم فراری
بایدم فراری باشم
حالا اینارو بیخیال بفرمایید لیدی سوارشین
در ماشین رو برام باز کرد سوار شدم دروبست رفت سمت خودش نشست ماشین رو
روشن کرد راه افتاد
توی راه سنگینی نگاهشو حس میکردم ولی توجه نمیکردم دید هیچی نمیگم پوووفی
کشید صدای ضبط زو ولوم داد
حدود نیم ساعت بعد رسیدیم سفره خونه سنتی بادیدن اونجا بغض راه گلمو گرفت من
باپر هام اباراومده بودم اینجا یادش بخیر
پیاده شدم بدون هیچ حرفی راه افتادم سمت همون تختی که اون روز نشستیم نشستیم
ماهان حدود ۱ دقیقه بعد اومد
به چهرش نگاه نمیکردم تا متوجه گرفتگی نشه
گفت: مهسا چی میخوری؟
مثل اون شب گفتم: برگ
اونم مثل من سفارش داد بامخلفات
بازم سرم پایین بودش و بغض لعنتی
ماهانم سنگینی نگاهش روم بود اخر سر طاققت نیاورد گفت: مهسا
هوم.
نگام کن جواب بده
منم نگاهش کردم
واسه چی بغض کردی گرفته ای؟؟؟
من کی بغض کردم
خنده ی حرص دراری کرد گفت: مهسا منو ببین
نگاش کردم

م. _____ ن خرم؟؟؟

و این چه حرفیه

مهسا خرنیستم از رفتارت معلومه یه چیزیت هست خیر سرم اوردمت بیرون
حالوهوات عوض بشه
بعد تو بدتر شدی اخه چت شده بمن بگو چرا از فکر گذشته بیرون نمیای چیکار کنم یه
زره به فکر خودت باشی هووووم؟
من فقط سکوت کردم
اونم از سکوت عصبانی شد بدون هیچ حرفی رفت بیرون

من چرا اینطوری شدم خدا چرا دیگر نواز خودم میرنجونم
 غذاها رو آوردن چیدن رومیز رفتن حدود ۵ دقیقه بعد ماهان اومد ولی این دفعه لبخند
 رولب داشت باچشمای شیطون
 ماهان همیشه اینطوریه از این بابت ممنونشم
 خـب غذاهم که اومد آگه نمیومد مطمئن باش میخوردمت یه نگاه بهم انداخت
 گفت:البته خوردنی هم هستی بعد نگاه موزی بهم انداخت ریزریز خندید
 باحرص گفتم: ماهان

جووووونش

کوفت زهرمار

واسه چی بدگفتم مگه خوشمزه ای باید الان ذوق مرگ بشی از تعریف من لپات قرمز
 گلی بشه

هم خندم گرفته بود هم میخواستم خفش کنم پیشورو

دیگه چیزی نگفتم اونم هی مزه میپروند منو آتیشی میکرد خودش ریز ریز میخندید

ماهان همش هر روز خونه ی من پلاسه بادت پُر هی میگم نیاز ندارم ولی اون
 میگه دوست دارم توکار من دخالت نکن بعدشم منم اینجامیخورم پس مودب میشم
 منم چیزی نمیگم

توی دانشگاه یکی از پسرای دانشگاهمون آرش حقایی دنبال منه دیروزم ازم
 خاستگاری کرد اما من جواب رد دادم
 پسر خوبیه نمیگم بده ولی خب نمیخوام
 گوشیم زنگ خورد
 بله

سلام دختر گلم خوبی نگی یه مادری دارم چشم انتظاره عروسشه

سلام مادر چون این چه حرفیه بخدا درگیرم خودتون میدونید که

هی دختر حالا این حرفارو ول کن نمیخوای به مادرت یه سر بزنی

چرا که نه حتما سر میزنم مادر چون امشب میام خوبه؟؟؟

چرا خوب نباشه مادر من از خدومه

فدات شم پس منتظرم باش

قربونت دخترم کاری نداری

نه مواظب خودتون باشید به پدر چون سلام برسونید

...

اومدم ماشینواز حیاط بیارم بیرون که بادیدن ماهان ایستادم

اومد سمت ماشینم دره سمتوباز کرد

سلام مسی خانوم چطوری؟

سلام مرسی تو اینجای کار میکنی؟

اومدم دنبال تو باهم ی

بریم خونه پرهام اینا

ولی خب چرا ...

نزاشت ادامه بدم گفت: به خاطر اینکه من جای پسرنداشتشونم توکه اصلا به اونا توجه
نمیکردی تو خودت بودی نمیدیدی اون مردو زن چشم انتظارن واسه همین من همش
بهشون سرمیزدم امروزم پری جون زنگ زد گفت بیام دنبال تو باهم بریم اونجا
منم گفتم چشم الانم در خدمت شما
بیچاره ماهان شرمندش شدم

منم بدون هیچ کلامی ماشینو برگردوندم تو خونه رفتم تو ماشین ماهان
رسیدیم اونجا بادیدن خونه بازم بغض کردم ولی چیزی نگفتم که حالمو بفهم
پدرجون و مادرجون بادیدنم خیلی خوشحال شدن منم بادیدنشون همه دردم رو
از یاد بردم
از خودم عصبانی شدم که چرا تنهانشون گذاشتم تو این مدت از این بعد باید بیشتر بهشون
سربزنم
اونشب خیلی خوش گذشت من نمیدونم این همه انرژی رو ماهان از کجا میاره ...

ولم کن آقای حقایی احترام خودتو حفظ کن

خانم کیهان شما منم مجبور میکنید که این کارارو کنم دیگه خواهش میکنم فقط بگید
چرا بمن جواب رد دادید

اصلا میدونی چیه من ازدواج کردم همسر منم چند ماهه فوت شده حالا راضی شدم
گفتم منوشما به درد هم نمیکوریم
مات مونده بود منم دستمواز دستش کشیدم بیرون رفتم سمت کلاس بغض کرده بودم که
چرا مجبور شدم بهش بگم اعصابم خرد شده بود
بی حوصله کلاس رو گذروندم ارشم خبری ازش نبود
رفتم سمت پارکینگ دره ماشینو باز کردم که با صدای ارش متوقف شدم
خانم کیهان

برگشتم سمتش سوالی نگاهش کردم

راست گفتید یا واسه اینکه از شر من خلاص شین اون حرفو زدید؟

ببینید آقای حقانی دلیلی نمیبینم واسه خلاص شدن از شما دروغ بگم ابروی خودمو
ببرم پس مطمئن باشید هرچی گفتم صحت داشت

م م من اصلا با ازدواج قبلیتون مشکلی ندارم خانم کیهان واسه من فقط شما مهمید من
اولین باره عاشق شدم اونم منی که دخترا واسم ارزش نداشتن اما از وقتی که شمارو
دیدم خوابو خوراک ندارم خانم کیهان خوشبختتون میکنم

آقای حقانی شما لیاقتت بیشتر از ایناست که بخوای بایه زنه بیوه ازدواج کنی شما حیفی
لطفا برید سراغ زندگی خودتون یه همسر ایده ال برای خودتون پیدا کنید نه من متاسفم

خانم کیهان خواهش میکنم من فقط شمارو میخوام زندگی قبلیتون بمن مربوط نیست
 اصلا مهم نیست
 تا اومد باقیشو بگه با صدای یکی حرفش نصفه موند
 گفتن نه یعنی بهتون جواب رد داد اقایسر دیگه سه پیچ نشو مزاحم خانم کیهان نشو
 ماهان بود
 حقایی: شما؟؟
 ماهان: هرکی مهم اینه خوش ندارم کسی مزاحمش شه برو رد کارت
 ماهان تو اینجا چی کار میکنی
 او مدم باتو بریم خونه پری جون
 اهان بر اش اتفاقی افتاده مادر جون؟؟؟
 نه بابا ناهار دعوت کرد گفت بامهسابیامن ماشین نیاردم باتویام
 برگشتم دیدم حقانی نیست رفته
 پووووف خدا
 سوییچ رو پرت کردم تو بغل ماهان گفتم: توبرون سرم درد میکنه
 باشه
 رسیدیم خونه مادر جون ناهارو خوردیم یه زره استراحت کردیم
 تو پذیرایی جمع شده بودیم داشتیم چای میخوردیم
 که پدر جون گفت: دخترم
 بله پدر جون
 میخواستم موضوعی رو بهت بگم
 چه موضوعی؟؟؟
 میگم ولی قول بده زود قضاوت نکنی عصبانی نشی واسه من فقط نظر تومهمه
 هرچی بگی میگم چشم
 پدر جون نگران شدم چیزی شده
 نه دخترم اروم باش
 به ماهان نگاه کردم رنگش پریده بود مادر جونم با استرس نگاه میکرد
 مهسا جان خودتم میدونی مرگ پرهام تک پسر و همسر تو هممونو از پادر آورد چقدر
 اذیت شدیم مخصوصا تو، چون اون شوهرت بود میدونم خیلی اذیت شدی
 ولی تاکی میخوای غصه بخوری مرگ حقه قسمت پرهام منم این بود جوون بره
 ولی دخترم توجوونی تاکی میخوای توسوگ پرهام بشینی به فکر ایندت باش زندگی
 بساز از صفر دوباره شروع کن
 هنگ بودم چی میگفت پدر جون
 دخترم پرهامم راضی نیست خودتو اذیت کنی مطمئن باش اونم خوشبختی
 و خوشحالی تورو میخواد
 خب پدر جون منظورتون چیه از این حرفا

رک می‌گم مهسا ازدواج کن
شکه شده نگاش کردم

هیچ میفهمین چی می‌گین پدر جون
اره میفهم کاملاً گفتم که هرچی خودت صلاح میدونی ولی من صلاح دیدم تو
سرسامون بگیری
هه خیلی مسخرست بخدا مسخرست پدر شوهرم می‌گه عروس گلم ازدواج کن دوباره
عروس شو
چرا به مسخره می‌گیری دختر
مسخره چرا شمانو به مسخره گرفتین پدرجون هاااان
مادرجون: دخترم ماصلاحتو می‌خوایم
صلاحتمو می‌خواین که می‌گین شوهرتو فراموش کن ازدواج کن که چی بشه بهش می‌گین
صلاح؟؟؟؟

ماهان نگاه کردم اروم بود ولی از چهرش مشخص بود استرس داره رنگورونداشت
پدرجون: دخترم میل خودته من یکيو ميشناسم که خوشبختت میکنه توروهم خیلی
دوست داره اومدپیشم باهام مشورت کرد اجازه خواست که باتوصحت کنم
فکرم رفت پیش ارش حقانی
پس کارخودشو کرد اخر پسره ی ... آه
پووووف اومدم برم سمت اتاق که لباس بپوشم برم خونه که باحرفی که پدرجون زد
خشکم زد

مهسا کسی که خیلی خاطرتو می‌خواه ماهانه
جمله تو سرم اِکو شد

ماهانه

ماهانه

ماهانه

برگشتم سمت ماهان نگاه کردم زرد شده بود صورتش هول داشت بالتماس نگاه
میکرد

پوز خنددم دست زدم گفتم: باریکلا ماهان باریکلا خوب امانت برادرتو حفظ کردی
ماهان: مهس...

داد زدم: مهسا چی هان؟ تونبودی می‌گفتی من ناموس داداشتم باید مثل چشمات حواست
بهش باشه هان حالا خودت به ناموس پرهام چشم داری
مهسا احترامت واجب ولی اینارو ربط نده بهم که قاطی میکنم هنوز حرفم سر جاشه
حتی اگه جواب منفی بدی

فرهاد خان راست می‌گه تاکی می‌خوای به غذای پرهام بشینی خودتو عذاب بدی اون
رفته باور کن تورو اینجوری می‌بینه در عذابه ناراحته

چرا خودتو از زندگی محروم میکنی مگه حق زندگی کردن نداری ???
 زندگی خودم به خودم مربوطه بعدشم توفقط از رو ترحم یاشایدیم هوس میخوای بامن
 ازدواج کنی غیراینه ??
 من به ترحم تو نیازی ندارم

من از مردای هوس باز متنفرم قرمز شده بود داد
 زد: مهسا _____ اسم هوس رو، روی عشق من نزار دختر اگه
 هوس بود تا الان صدبار بهت دست درازی میکردم موقعیتشم فراهم بود مهسا من از
 همون روزی که توبیمارستان دیدمت همون موقعی که تواتاق پرهام قش کردی من از
 پشت گرفتمت که نخوری زمین تادیدمت یه دل نه صد دل عاشقت شدم تارفتوادمون
 زیاد ترشد من بیشترخاطرتوخواستم هی میخواستم پیام جلو احساسمو بهت بگم یه
 چیزی مانع میشد یه روز خواستم فراداش بیروم بهت بگم خودمو خلاص کنم
 که همون روز ازم خواستی پیام خونت کارم داری منم باکله اومدم
 وقتی گفتمی پرهام ازم خاستگاری کرده

دنیاروسرم خراب شد تمام ارزو هایی که باتوبودن داشتم دود شد رفت هوادیکه
 دورتوخط کشیدم چون تومال پرهام بودی پرهام رفیقم بود نمیخواستم ناراحتیشو ببینم
 یا حسرت به دل ببینمش واسه همین خودمو کشیدم کنار تادوستم خوشبخت بشه توجای
 من نبودى روز عروسیتون نیومدم مادرموبهونه کردم چون اگه میومدم مطمئن بود
 عروسیتونوبهم میزنم
 نمیدونی روبروشدن باهاتون چقدر سخت بود اینکه تورو به چشم زن داداش دیدن
 سخت تر

روزی که پرهام رفت واقعاخیلی ناراحت بودم جاش بود خودمم باهاتش خاک میکردم
 رفیق بچگیام بود برادرم بود بخدا قسم اون موقع هم به چشم زن داداش بودی برام
 تا اینکه یه ماه پیش خواب پرهامو دیدم ناراحت توبود بهم گفت مهساموبه تومیسپارم
 من دارم از ناراحتیش دیوونه میشم ماهان زندگی به مهسام برگردون گفت من همه
 چیزو میدونم باتوخوشبخت میشه تا اومدم حرف بزوم باهاتش از خواب پریدم به جان
 مادرم قسم راست میگم، مهسا از اون موقع دوباره حسم بهت رنگ عشق گرفت همون
 روز اومدم بافرهاد خان راجب خوابی که دیدم و احساسم نسبت بهت حرف زدم مهسا
 باورکن خیلی میخواستم تو اولین و آخرین زنی هستی که میخوامش اگه جواب رد بدی
 حکم مرگمو امضاء کردی

من بادهانی بازنگاهش میکردم

اونم بدوازخونه زد بیرون دیدم توسالین فقط خودمم پدرجون ایناهم نبودن

رومبل نشستم سرم داشت میترکید از این همه شک

یعنی ماهان دوسم داشت به خاطر پرهام مانع عشقتش شد

یعنی اونم مثل من بود

نمیدونم چی بگم واقعا دارم دیوونه میشم یعنی پرهامم فهمیده از روح پرهام خجالت میکشم و اااای خدا من چقدر بیچارم این همه بلا باید سر من بیاد

از اون روز ۱۰ روز میگذره ماهان همه جا سر راهمه دیگه بیچارم کرده میخوام سربه بیابون بزارم پوووووووووف
الان جلوتیوی نشستم دارم فیلم تایتانیک میبینم خیلی دوشش دارم واقعا فیلم فوق العاده ای هست

در عمق فیلم بودم که زنگ اف اف به صدا دراومد دیدم ماهانه باید تکلیفموباهاش یه سره کنم

برای همین درو باز کردم
اومد داخل جلوی در ایستادم
بهم رسید گفت: به به لیدی زیبا نمیدونستم چشم انتظار می که واسه استقبال ایستادی جلوی در و گرنه زودتر میومدم نیششوباز کرد
اعتماد به سقف

رفتم داخل روی کاناپه نشستم
صداش از پشتم اومد دقیقا بغل گوشم نفسش به گردنم میخورد یه طوری میشدم
گفت: خانم خوشگله داره فیلم عشقی میبینه
فیلم فیلمه دیگه منم اصلا به خاطر موضوع عشقی نیست که دارم تماشامیکنم فیلم جذابه ساختش خوبه

ولی من که میدونم توبه خاطر موضوع عشق داری میبینی
خب دارم به خاطر اون میبینم که چی؟
یه دفعه عصبانی شد اومد روبروم ایستاد داد زد: مهسا یعنی منو نمیبینی دارم به خاطرت خودمو به ابواتیش میزنم تابه دستت بیارم اخه چقدر تو بیرحمی دختر
سر من داد نزن لطفا بعدشم من واسه کسایی مثل تو بیرحم میشم حالا هم دست از سرم بردار دارم دیوونه میشم
واسه کسایی مثل من هان؟

مگه جرم من چیه که محکوم میکنی؟ جز اینکه جرمم فقط عاشقیه اخه بفهم دختر من عاشقتم

نشست رومبل سرشو تودستاش گرفت
یه آن دلم گرفت بدجور اخه اون چه گناهی کرده به خاطر من باید عذاب بکشه
مهسا یاد قبل ازدواجت بیوفت که عاشق همین مرد بودی حالا اومده بهت میگه عاشقته
هضمش سخته برام

نشستم رومبل باصدایی که از ته چاه در میومد گفتم: ماهان
سرشو بلند کرد نگاهم کرد

من... من میدونم که این چندروز خیلی باعث ازارت شدم ولی باورکن دست خودم نیست هضمش خیلی سخته برام میدونی ...
 اومدم ادامه بدم که اومد جلوپام زانوزد دستاموتودستش گرفت گفت :مهسا میدونم که هضم فوت پرهام خیلی سخته درکت میکنم اون همسرت بوده دوسش داشتی حالا هم که نیست تو ادبیتی از نبودش ولی مهسا به منم فکرکن تو همونطور که عاشق پرهام بودی منم صدبرابر عاشق توأم باید درک کنی یه عاشو هوممم؟؟؟
 سرموتکون دادم
 اونم ادامه داد:مهسا من اومدم تا ازاین حالا هوا بکشمت بیرون نمیگم عشق پرهامواز قلبت بیرون کنم نه
 میخوام یه کاری کنم که تو قلبت یه جایی واسه منم باشه
 میخوام دوباره عاشقت کنم
 مهسا بهم یه فرصت میدی تا خودمو بهت ثابت کنم ؟؟؟؟
 نمیدونستم چی بگم واقعاتو چشماش نگاه کردم گفتم:باشه
 اونم از خوشحالی چشماش برق زد نیششوبازکرد دوباره برق شیطنت چشماش کار افتاد.....

عه ماهان مال منه اون الوجّه بدش

نه اول من میخورم بعد میدمش به تو

عه اون موقع دهنی میشه

خب بشه دختر مگه من جزام دارم همچین میگه دهنی و ااا

روشوباناز اونور کردمثلا قهر کرد

ماهان مگه بچه ای اخه قهر میکنی

جواب نداد

پاشدم رویروش ایستادم

ماهان

بازم بی پاسخ موندم

چونشو بادستم گرفتم صورتشو سمت خودم برگردوندم

نگام کرد بعد چشماشو بست

ماه... ان ادبیت نکن خو اصلا باشه دهنیتومیخورم

یه تیکه از الوجّه رو کندم گفتم دهنتوبازکن

باز کرد

گذاشتم دهنش یه گاز زد منم همونو خوردم

چشماموبستم قیافمو جمع کردم گفتم :به به چسبید چقدتر شه

یه دفعه دیدم رو هوام چشماموباز کردم نگاه ماهان کردم که یه دفعه لباشورولبام گذاشت

شکه شده نگاش کردم ولی اون تواین دنیا نبود داشت باولع میبوسیدم

اونم مثل بچه تخسانگام کرد بشقابشو ستم گرفت گفت: برنج
 داشتیم سریال نگاه میکردیم روی مبل سه نفره نشسته بودم ماهانم اون سرمبل بود
 وسطای فیلم بودیم که سنگینی نگاه ماهان رو حس کردم منم یاد نقشم افتادم
 باناز موهاموتکون دادم گفتم: پوووووف گرمه
 پاهاموروی هم قرار دادم ارم تکونش دادم
 به تلویزیون خیره شدم
 از حرکت مبل فهمیدم ماهان داره میاد نزدیکم
 بعد چندمین نفسهای داغشوروی گردنم حس کردم نفسهای نامنظم
 توجه ای نکردم که گرمی دستشو روی رون پام حس کردم
 باناز سرمو برگردوندم نگاهش کردم
 چشمش خمار بود بهم گفت: میخوای با این کارات دیوونم کنی بانو
 .وا چکاری؟؟؟

.همین عشوه اومدنا باقلب من بازی نکن طاقت نداره بانو یه موقع دیدی کار دستت
 دادم ها
 ماهان من م...
 با گذاشتن لباس رولبام مانع ادامه حرفم شد

منم دستمو تو موهای طلاییش فرو کردم همراهیش کردم
 بعد چندمین گفت: بانو میدونم بعد پرهام با گذاشتن رابطه مشکل داری اما منم یه مردم
 نیازی دارم نمیتونم خودمو کنترل کنم اجازه میدی وجودتو کشف کنم؟؟؟
 باخودم فکر کردم تاکی موش و گربه بازی یه بار بزار اون روی زندگی رو ببینم شاید
 طعم خوشبختی واقعی در انتظارم بود با گذاشتن لبام رولباش مهرتایید روزدم
 اونم چشمش برق زد از رومبل بلندم کرد برد سمت اتاق خواب ولی اتاق خواب سابقم
 نبرد و من با این حرکتش بیشتر عاشقش شدم
 بردم توی اتاق بغلی که مال میهمان بود اونجا هم تخت دونفره داشت
 خوابوندم روم خیمه زد و ...

اونشب من بودم ریتم صدای نفس نفس های منوماهان ، من بودم بوسه های داغش ، من
 بودم نوازشاش ، من بودم زمزمه های عاشقانش
 و من بودم اوج لذت
 نیمه های شب
 مهسا

.هوووم
 خیلی ازت ممنونم خیلی دوست دارم
 من بیشتر
 توبانوی خودمی تاج سرمی
 میدونم

.هوووم

.مهسا

.بله

.مهسا

.بنال

.عجب ابراز احساساتی من دیگه حرفی ندارم □

.جوووونم آقا

.اخیبیش داشتم ازت ناامید میشدم

.ماهان

.خب ببخشید اها میخواستم بگم اگه موافق باشی اینجارو بفروشیم بریم خونه من

.اره منم توفکرش بودم چون یاد خاطره پرهام جای جای این خونس

.اوکی پس من به بنگاه میسپارم حالا پولشو میخوای چیکارکنی

.این خونه درسته مال منه ولی دراصل بازحمات پرهام خریداری شده منم میخوام یه

مقداریشو به وقف کنم به بچه های بی سرپرست باقیشو بدم برای کمک به ساخت

بیمارستان

.قربون قلب مهربونت برم من

.خدانکنه

اسال بعد ♥ . ♥ . ♥

.خب همه چی خوبه اینم ازاین عالی شد

پوووووف ماهان الان میرسه

امروز فهمیدم باردارم

دارم ازخوشحالی میمیرم

شام درست کردم فضای خونرو رمانتیک کردم جای جای خونه شمع گذاشتم باگل رز

قرمز و سفید

خودمم لباس تنگ بدن نما قرمز و سفید پوشیدم لباسش خیلی بازه کامل کمرم پیداست

موهامم باز ریختم دورم خلاصه تودل برو ماهان شدم

. . . .

وسط شمعا نشستم تاماهان بیاد چون پذیرایی پشت درب ورودی بود دید نداشتم به

ماهان

بالاخره صدای چرخش کلید تودر اومد و صدای ماهان

.سلالالالال عیال شویت آمد نمیای استقبال

والالالال چرا اینجاتاریکه بیانونیستی؟؟؟

رفتم سمت اشپزخونه دیدم رومیزی کشیده باکس تخم مرغ ریخته زمین کل اشپزخونه تخم مرغی شده این اقا هم دستشوکرده توشون به سروصورتش مالیده داره میخنده باربدوروزمین گذاشتم رفتم سمتش بغلش کردم اومدم بلند شم که بالاورد روم دیگه واقعاتکمیل شد □ نشستم کف اشپزخونه برناهم بغلم باربدم چهار دستوپا اومد روپام نشست نگاه برناکردم چشماش که ابی موهاش عسلی به مهیار عموشون رفته لباش قلبه ای دیدم خندید باصدای خندش باربدم خندید منم که بدبخت پاسوز

منم خندیدم

مهسا

.چرا جواب نمیدی بارید ???

.بانو ازچه هات پپرس

.بچه هات ???

.نه عزیزم سمره های عشقمون .خب حالاشد کی میای خونه مامانت اینا

.حاضرآماده ایم دارم میرم سمت ماشین که بیام

.باشه ماهان سفارش نکنم کمر بندبچه هارو ببند اروم برون ok ???

. بمن میخواد بگه خودم میدونم کاری نداری بانوپشت فرمونم

.نه دوست دارم

.من بیشتر بانو

قطع کردم

مهیار: زن داداش پس این عشقای عموکی میان ؟

.تورا هن مهیار جان الانامیرسن .باوووش

.مامانی کاری نداری انجام بدم ؟

.نه عروسکم برو بشین

.تعارف نکنید بگید

.نه دیگه مادر کاری نیست برو فادات شم

.چشم

رفتم تو پذیرایی نشستم

که صدای اف اف اومد ماهانه دیگه

مهیار مثل بچه هاذوق زده پرید توحیاط انگار نه انگار ۲۱سالشه

عاشق بچه هابود

ماهان اومد تو خستگی از سروروش میبارید □ تقصیر خودشه میخواست قبول نکنه البته

هیچ راهی هم نداشت باید قبول میکرد

رفتم سمتش

سلام.
 گونشو بوسیدم
 .علیک سلام بانواخیبیش خستگیم دررفت
 مهیار: عشقای عموامدن خوش اومدن ... عشقای عموامدن خوش اومدن
 اخ قربونتون برم گوگولی ها
 ماهان: مهیار عشقات مال خودت نگهشون دار
 مهیار: نوکوشونم هستم در بست
 دیدم بار بددستشوتو موهای مهیار کرد کشید برناهام به تبعید اون همین کارو کرد
 مهیار: آی آی ول کنید عه عه برناکپی پیست عمو تمول کن اه باربد نکن ماهان
 چیز خوردم مال خودتون
 منو ماهان به قیافه زار مهیار خندیدیم
 بچه هاهم موهاشول کردن خندیدن
 رفتم سمتشون بغلشون کردم باعشق بوسیدمشون
 ماهان باربدو ازم گرفت مهیارم برنارو
 به قشنگ ترین صحنه زندگیم نگاه کردم
 ماهان بچه رودست مامانی داد

اومد سمتم از پشت بغلم کرد گفت: تومال کی هستی؟

منم نگاش کردم گفتم: من مال تو هستم ♥

پایان

۴/۲/۱۳۹۵

۱۳:۸

دوستان سومین رمانم هم به اتمام رسید آگه دیدین تعداد پارت هاکم هست به خاطر اینکه
 که من رمان های تقریباً کوتاه رودست به قلم میشم ▪ بازم به خاطر صبر و بردباری
 شما عزیزان تشکر میکنم ▪
 که تا الان همراه من بودین ▪ اگر بدیخوب بود همین بود ظاهر و باطن امیدوارم مورد
 قبول واقع بشه ▪
 ♥ ▪ دوستون دارم ♥ ▪

نویسنده: Mahsa654

telegram.me/cafeetakroman